



## Cultural and Literary Appearance of Iran in the Works of Khaled Hosseini

Amir Abbas Azizifar<sup>1\*</sup> | Firooz Najafvand Derekvand<sup>2</sup> | Tooraj Zeynivand<sup>3</sup>

1. Corresponding Author, Associate professor of the Department of Persian Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Razi University, Kermanshah, Iran. Email: a.azizifar@razi.ac.ir
2. M.A of Persian language and literature, faculty of literature and humanities, Razi University, Kermanshah, Iran. Email: firooznaj69@yahoo.com
3. Professor, Department of Arabic Language and Literature, Faculty of Literature and Humanities, Razi University, Kermanshah, Iran. Email: t\_zinivand56@yahoo.com

---

### Article Info

#### Article type:

Research Article

#### Article history:

Received: 21/09/2021

Received in revised form:  
31/10/2021

Accepted: 01/11/2021

#### Keywords:

Cultural Studies,  
Iconography,  
Khaled Hosseini,  
*Kite Runner*,  
*Thousand Shining Suns*.

### ABSTRACT

Image studies is one of the new fields of comparative literature in which the researcher examines the culture and literature of a land in the works of a writer of a period or school. Khaled Hosseini is one of the famous contemporary writers of Afghanistan, who has more or less displayed the cultural elements of Iran in his works. The present research is carried out in the field of comparative literature under the theory of imagery with the help of library study and descriptive-analytical method. How these influences appeared in Iranian characters and cities in the two novels *Kite Runner* and *Thousand Shining Suns* are the issues investigated in this essay. The findings of the research show that the source and foundation of many of the author's thoughts are rooted in Iranian culture and literature. In his works, he has been influenced by Iranian culture and literature, and he has illustrated his ideas with the help of these elements. Hosseini has benefited from the art and literary approaches of poets such as Hafez, Movlana, Jami, Nezami, Forough Farrokhzad and Khajeh Abdollah Ansari, and among the cities of Iran, he also mentions Tehran, Mashhad and Isfahan frequently. The issue of immigration to Iran, Iranian cinema, the Iranian car Peykan, the Shiite structure of the social fabric of the Iranian people, Iranian proverbs, and the customs of the Iranian people are among the other issues that are mentioned in the text of the two novels *Kite Runner* and *Thousand Shining Suns*.

---

**Cite this article:** Azizifar, A.A., Najafvand Derekvand, F. & Zeynivand, T. (2022). Cultural and Literary Face of Iran in the Works of Khaled Hosseini. *Research Journal in Narrative Literature*, 11(3), 141-168.



© The Author(s).

Publisher: Razi University

DOI: 10.22126/RP.2021.6962.1428

---



## سیمای فرهنگی و ادبی ایران در آثار خالد حسینی

امیرعباس عزیز یفر<sup>۱\*</sup> | فیروز نجف‌وند دریکوند<sup>۲</sup> | تورج زینی‌وند<sup>۳</sup>

۱. نویسنده مسئول، دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

رایانامه: a.azizifar@razi.ac.ir

۲. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

رایانامه: firooznaj69@yahoo.com

۳. استاد گروه زبان و ادبیات عرب، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران.

رایانامه: t\_zinivand56@yahoo.com

### اطلاعات مقاله

### چکیده

#### نوع مقاله:

مطالعات تصویرشناسی، یکی از قلمروهای نوین ادبیات تطبیقی به‌شمار می‌آید که در آن، پژوهشگر،

مقاله پژوهشی

فرهنگ و ادب سرزمینی را در آثار یک نویسنده یا یک دوره یا مکتب بررسی می‌کند. خالد حسینی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۶/۳۰

یکی از نویسندگان سرشناس معاصر افغانستان به‌شمار می‌آید که در آثارش کم‌وبیش عناصر فرهنگی

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۰/۰۸/۰۹

ایران را به نمایش گذاشته است. پژوهش حاضر در ساحت ادبیات تطبیقی ذیل نظریه تصویرشناسی به

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۱۰

کممک مطالعه کتابخانه‌ای و به روش توصیفی-تحلیلی انجام می‌شود. چگونگی این تأثیرپذیری‌ها از

شخصیت‌ها و شهرهای ایرانی در دو رمان *بادبادک‌باز* و *هزار خورشید تابان* مسائل بررسی شده در

#### واژه‌های کلیدی:

این جستار است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مایه و بنیاد بسیاری از اندیشه‌های نویسنده، ریشه

مطالعات فرهنگی،

در فرهنگ و ادب ایرانی دارد. او در آثار خود تحت تأثیر فرهنگ و ادب ایرانی بوده است و

تصویرشناسی،

اندیشه‌های خود را به کمک این عناصر به تصویر کشیده است. حسینی از هنر و رویکردهای ادبی

خالد حسینی،

شاعرانی همچون حافظ، مولانا، جامی، نظامی، فروغ فرخزاد و خواجه عبدالله انصاری بهره‌مند شده

بادبادک‌باز،

است و از میان شهرهای ایران نیز از تهران، مشهد و اصفهان مکرر یاد می‌کند. مسأله مهاجرت به

هزار خورشید تابان.

ایران، سینمای ایران، خوردروی پیکان ایرانی، ساختار شیعی بافت اجتماعی مردم ایران، ضرب‌المثل-

های ایرانی، آداب و رسوم مردم ایران از دیگر مواردی است که در متن دو رمان *بادبادک‌باز* و *هزار*

*خورشید تابان* بدان‌ها اشاره شده است.

**استناد:** عزیز یفر، امیرعباس؛ نجف‌وند دریکوند، فیروز و زینی‌وند، تورج (۱۴۰۱). سیمای فرهنگی و ادبی ایران در آثار خالد حسینی.

پژوهشنامه ادبیات داستانی، ۱۱(۳)، ۱۴۱-۱۶۸.



حق مؤلف © نویسنده‌گان.

ناشر: دانشگاه رازی

## ۱. پیشگفتار

تصویرسازی از فعالیت‌های فرهنگی مهم بشر است. بر اساس برخی نظریه‌ها، انسان تصویرساز بیش از آنکه در جهان بیرونی زندگی کند، در جهان تصویری که خود و دیگران ساخته و پرداخته‌اند، زندگی می‌کند. رابطه یک فرد با افراد دیگر و یک فرهنگ با فرهنگ‌های دیگر، همواره بر اساس تصاویری که از آن‌ها دارد، بنا نهاده می‌شود؛ از همین روی، تصویر نقش مهمی در اندیشه و حیات فرهنگ‌ها، چگونگی نگرش به یکدیگر و تنظیم روابط میان آن‌ها ایفا می‌کند. به دلیل همین اهمیت است که تصویر از دیرباز به عنوان یک عنصر مهم تحقیقات ادبی، هنری و حتی فلسفی و به‌طور کلی فرهنگی مطرح شده است (نامور مطلق، ۱۳۸۸: ۱۲۰). پژوهش حاضر بر آن است تا بر اساس چارچوب‌های ادبیات تطبیقی به تصویرشناسی دیدگاه‌های خالد حسینی درباره فرهنگ و ادب ایرانی بپردازد. در این پژوهش دو اثر مشهور خالد حسینی از جمله رمان *بادبادک‌باز* نماد عشق و برادری و صلح و هزار خورشید تابان که به اوضاع و احوال و سیمای زنان می‌پردازد، بررسی شده است.

### ۱-۱. ضرورت و اهداف پژوهش

آشنایی با دیدگاه‌های نویسندگان و صاحب‌نظران درباره فرهنگ و ادب فارسی، گام مهمی برای شناخت هرچه بهتر دیدگاه‌ها و قضاوت‌های ایشان به علاقه‌مندان ادب فارسی است، ضرورت و اهمیت این جستار بدان دلیل است که شناخت و تبیین فرهنگ ملی در میان فرهنگ‌های دیگر از اهمیت زیادی برخوردار است؛ همچنین مطالعه و آشنایی با دیدگاه‌های خالد حسینی در مورد فرهنگ و ادب ایرانی، خود زمینه‌ای دیگر برای پژوهش‌هایی در شناخت دیدگاه‌های نویسندگان و ناقدان بزرگ است، بر این اساس تبیین کیفیت اثرپذیری خالد حسینی از مؤلفه‌های فرهنگی و ادبی زبان و ادبیات فارسی از اهداف این پژوهش است.

### ۱-۲. روش پژوهش و چارچوب نظری

جستار پیش‌رو در ذیل پژوهش‌های تطبیقی است که به کمک مطالعه کتابخانه‌ای به روش توصیفی-تحلیلی و بر مبنای نظریه تصویرشناسی به انجام رسیده است. ادبیات تطبیقی زمینه‌ها و ساحت‌های مطالعاتی گوناگونی را دربر می‌گیرد. یکی از نظریه‌های مربوط به ادبیات تطبیقی، نظریه تصویرشناسی است. این نظریه به بررسی تصویر فرهنگ خودی در ادبیات دیگری یا فرهنگ دیگری در ادبیات خودی می‌پردازد. در تصویرشناسی، تصویر کشورها و شخصیت‌های بیگانه در آثار یک

نویسنده یا یک دوره و مکتب مطالعه و بررسی می‌شود؛ از همین روی در تصویرشناسی همواره تصویرپردازی بینافرهنگی مدنظر است. مفهوم تصویر در معنای تطبیقی، یک فرضیه تحقیقاتی را یادآوری می‌کند که می‌تواند چنین طرح شود: هر تصویری موجب یک آگاهی هرچند مختصری از یک «من» نسبت به «دیگری» است. در حوزه ادبیات، تصویرشناسی بیش از هر بخشی، به ادبیات تطبیقی مربوط و در این بخش بررسی می‌شود (برای مطالعه بیشتر در باب نظریه تصویرشناسی و تاریخچه این نظریه نک به: نامور مطلق، ۱۳۸۸: ۱۳۸-۱۱۹).

در باب پیشینه پژوهش لازم است که اشاره شود تاکنون پژوهشی مستقل با عنوان انتخاب شده انجام نشده است، البته برخی از پژوهشگران به برخی زوایای این تحقیق اشاره کرده‌اند: زینی‌وند و مرتضایی (۱۳۹۵)، در مقاله‌ای با عنوان «بازتاب شرایط اجتماعی زنان افغانستان در رمان هزار خورشید باشکوه» به جامعه‌شناسی زنان افغانستان پرداخته‌اند. زینی‌وند و کرمی (۱۳۹۳)، به بررسی اقتباس کارگردان فیلم *بادبادک‌باز* از رمانی به همین نام از نویسنده پرداخته‌اند. شمیلی (۱۳۸۶)، در «تحلیل عناصر تصویری بر پایه رویکرد نشانه‌شناسی» به رویکرد تصویرشناسی و قاعده‌های خوانش تصویر پرداخته است. صالحی (۱۳۹۴)، در مقاله «روش‌شناسی‌های تحقیق بصری: خوانش تصویر» به لزوم ارزیابی مواد دیداری در پژوهش علمی پرداخته است. زینی‌وند و امیری (۱۳۹۶)، در مقاله «تصویرشناسی فرهنگی ایرانیان در آیین سفرنامه پولاک» به تبیین تاریخی- فرهنگی تصویرهایی پرداخته‌اند که ادوارد پولاک، سفرنامه- نویسنده آلمانی، از سبک زندگی، اوضاع معیشتی، آداب و رسوم، سنت‌ها، عادت‌ها و هنجارهای اجتماعی ایرانیان در دوره قاجار داشته است.

## ۲. چارچوب نظری و مفهومی

### ۲-۱. تصویرشناسی

مطالعات تصویرشناسی از قلمروهای نوین ادبیات تطبیقی به‌شمار می‌آید که پژوهشگر در این مطالعات، فرهنگ و ادب سرزمینی را در آثار یک نویسنده، یک دوره و یا مکتب بررسی می‌کند. موضوع تصویرشناسی در حقیقت، مطالعه تصویر «دیگری» و به بیان دقیق‌تر تصویر فرهنگ «دیگری» و عناصر آن در ادبیات و هنر است (نامور مطلق، ۱۳۸۸: ۱۲۱). تصویرشناسی، دانش و روشی است که تصویر کشورها و شخصیت‌های بیگانه را در آثار یک نویسنده مطالعه می‌کند. هدف تصویرشناسی بررسی تصویر فرهنگ خودی در ادبیات دیگری یا فرهنگ دیگری در ادبیات خودی است؛ از همین

روی، در تصویرشناسی، همواره تصویرپردازی بینافرهنگی مدنظر است. اصطلاح مذکور گرچه مکتب نوینی نیست؛ اما شیوه‌ای است برای خوانش متون و رهنمودهایی برای خوانش تصویرهای دیگری (محسنی و دیگران، ۱۳۹۵: ۱۲۸). در حوزه ادبیات، تصویرشناسی بیش از هر بخشی به ادبیات تطبیقی مربوط و در این حوزه بررسی می‌شود. «دیگری» و «تصویر دیگری»، همواره یکی از مضامین دلکش و جذاب ادبیات جهان محسوب می‌شود. تصویرشناسی که موضوعی بینارشته‌ای است، در ادبیات تطبیقی به بخش مهمی اطلاق می‌شود که به تصویر دیگری می‌پردازد؛ اما این تصویر دیگری باید بینافرهنگی باشد و از همین روی تصویرشناسی در ادبیات تطبیقی، خود را از دیگر کاربردهای آن در سایر دانش‌ها متمایز می‌سازد. تصویرشناسی، تلاشی است برای شناخت دقیق و بهتر قضاوت دیگران درباره خود و نیز کنارزدن لایه‌هایی از متن و فهم واقعیت‌ها یا تحریف‌ها، دیگرسازی‌ها و دریافت‌های خاصی که درک اثر ادبی را به‌عنوان جلوه‌گاه اندیشه‌ها و برداشت‌های ذهنی نویسنده برای مخاطب ممکن می‌سازد (زینی‌وند و امیری، ۱۳۹۶: ۲۳). تصویر در ادبیات تطبیقی، به دریافت ادبیات یک فرهنگ از فرهنگ دیگری اختصاص یافته است. در این نوع تحقیق، بررسی تاریخی و تخیل اجتماعی، نقش مهمی ایفا می‌کند و همین موضوع موجب شده است، محققان برجسته ادبیات تطبیقی، واکنش‌های گوناگونی در برابر آن داشته باشند. تصاویر بینافرهنگی که در ادبیات بازتاب می‌یابد، چندان معصوم و بی‌طرفانه نیست و همواره متأثر از ایدئولوژی‌ها و پیش‌متن‌ها شکل می‌گیرد. تصویرشناسی، به تاریخ و جامعه توجه ویژه‌ای دارد و از همین روی از روش‌های جامعه‌شناسانه و تاریخی بهره می‌گیرد. روش تصویرشناسی، بر اسناد و مدارک تاریخی و اجتماعی و تحلیل آن‌ها استوار است. این اسناد تنوع زیادی دارند و از متن تا فرامتن و از پیرامتن تا پیشامتن‌ها را دربرمی‌گیرند. خالد حسینی رمان‌نویس افغانی - آمریکایی از نویسندگان معاصر مشهور است که در آثار خود به کاربرد فرهنگ و ادب فارسی توجه ویژه‌ای کرده است.

### ۳. بحث و بررسی

#### ۱-۳. خلاصه رمان بادبادک‌باز

پدر و پسری به نام امیر در کابل زندگی می‌کردند. امیر از پشتون‌های افغانستان بود و دوستی به نام حسن داشت که هزاره‌ای بود. امیر و حسن در کودکی با هم بازی می‌کردند و در مسابقات بادبادک‌پران شرکت می‌کردند. پدر امیر وزیر امور خارجه افغانستان بود و بنا به مسائل سیاسی به فرانسه

پناهنده شد و همراه با خانواده به پاریس رفت و بعد از آنجا به آمریکا مهاجرت کردند. بعد از این اتفاق شوروی به افغانستان حمله می‌کند و شهرهای افغانستان را تخریب می‌کند. حسن برادر ناتنی امیر بود در حالی که امیر و حسن خود از این موضوع خبر نداشتند. اختلافی بین امیر و حسن افتاد که باعث شد حسن و امیر از هم فاصله بگیرند. پدر امیر قبل از مرگ وصیت کرده بود که امیر به افغانستان برگردد و حسن را با خود به آمریکا بیاورد. وقتی امیر به افغانستان برگشت، حسن کشته شده بود؛ ولی فرزندی به نام سهراب داشت که در یک پرورش‌خانه زندگی می‌کرد و امیر به سختی توانست سهراب را به آمریکا بیاورد تا هم به وصیت پدر عمل کرده باشد و هم برادرزاده خود را در آشوب‌های افغانستان نجات دهد.

### ۱-۱-۳. تصویرشناسی رمان بادبادک‌باز

#### ۱-۱-۱-۳. اشاره به ادبیات فارسی و شاعران آن

##### الف) شاهنامه فردوسی

شاهنامه اثر حکیم ابوالقاسم فردوسی توسی، حماسه‌ای منظوم و دربرگیرنده نزدیک به شصت هزار بیت و یکی از بزرگ‌ترین و برجسته‌ترین سروده‌های حماسه‌ای جهان است که سرایش و ویرایش آن گنجینه، دستاورد دست کم سی سال رنج و تلاش خستگی‌ناپذیر این سخن‌سرای بزرگ ایرانی است. فردوسی از جمله شاعران فارسی است که توجه خالد حسینی را جلب کرده است، در بخشی از رمان بادبادک‌باز آمده است:

«حسن شاهنامه فردوسی، اثر شاعر باستان پارسی را بیش از همه دوست داشت. از همه فصل‌ها خوشش می‌آمد، پادشاهان قدیم، فریدون و داستان زال و رودابه؛ اما داستان دلخواه او و من «رستم و سهراب» داستان جنگجوی بزرگ، رستم و اسب بادپایش، رخش بود. رستم در نبرد زخمی‌کاری بر پیکر دشمن دلاورش، سهراب می‌زند و پس از آن پی می‌برد که سهراب پسر اوست که سال‌ها گمشده است. سپس غرق اندوه حرف‌های پسر رو به مرگش را می‌شنود:

بکشتی مرا خیره از بدخویی  
نجنیبید یک‌ذره مه‌رت ز جای  
بیامد پر از خون دو رخ مادرم  
یکی مهره بر بازوی من بیست  
بدار و ببین تا کی آید به کار

«بدو گفت از ایدون که رستم تویی  
ز هر گونه‌ای بودمت رهنمای  
چو برخاست آواز کوس از درم  
همی جانش از رفتن من به خست  
مرا گفت کاین از پدر یادگار

کنون کارگر شد که بی کار گشت  
 پسر پیش چشم پدر خوار گشت»  
 (فردوسی، ۱۳۶۶: داستان رستم و سهراب)

در این بخش خالد حسینی، به عمد بخشی از غمنامه رستم و سهراب را می آورد و آن را برجسته تر می کند، تا پیامی شگرف و شگفت که خود بدان اعتقاد دارد، بیان کند: همه پدران می خواهند پنهانی فرزندان خود را بکشند و چیزی غیر از این نیست.

«پدر جان، چای یادتان رفت. صدای زن جوانی بود. پشت ما ایستاده بود. زیبایی کمر باریکی با موهای مخملی مشکی که یک فلاکس و فنجان یک بار مصرف به دست داشت. پلک زدم و قلبم به تپ تپ افتاد. ابروهای پرپشت سیاهی که به بال های پرنده ای در حال پرواز می مانست و بینی خمیده شاهزاده ای از ایران قدیم را داشت، شاید از آن تهمنه، زن رستم و مادر سهراب در شاهنامه، چشم های میشی روشنش در سایه مژگان برگشته به چشم هایم افتاد. دمی درنگ کرد. بعد گریخت» (همان: ۱۴۴).

در این بخش خالد حسینی قسمتی غنایی از حماسه سترگ فردوسی را برای توصیف زنی می آورد که قهرمان داستان دلباخته اوست؛ این زن ویژگی های سنتی زن آریایی را دارد؛ میان باریک، مو و ابروی مشکی، درست چونان تهمنه.

«به طرف پاکت کاغذی که بین پاهایم بود دست بردم و یک نسخه دست دوم شاهنامه را که از کتاب فروشی ایرانی خریده بودم در آوردم. طوری ورقش زدم که سهراب جلدش را ببیند...»

«وقتی بچه بودم این کتاب را مرتب برای پدرت می خواندم. می رفتیم بالای تپه نزدیک خانه مان زیر درخت انار...» باقی حرفم را رها کردم. سهراب باز داشت از پنجره بیرون را تماشا می کرد. «قسمت دلخواه پدرت داستان رستم و سهراب بود و به خاطر همین اسمت را سهراب گذاشت. می دانم که خبر داری.» مکث کردم، کمی احساس حماقت به من دست داد. «به هر حال، تو نامه اش برایم نوشت که تو هم این داستان را دوست داری؛ بنابراین فکر کردم که یک جلد شاهنامه برایت بخرم. خوشتر می آید؟» سهراب چشمانش را بست. آن ها را با دستش پوشاند، همان که کبود بود. صفحه ای را که در تاکسی علامت گذاشته بودم، باز کردم. گفتم: «بفرما» و برای اولین بار به فکر افتادم که وقتی حسن توانست خودش شاهنامه را بخواند و فهمید که من تمام وقت فریبش داده ام چه فکر می کرد. گلوئی صاف کردم و خواندم:

دگرها شنیدستی این هم شنو	کنون رزم سهراب و رستم شنو
دل نازک از رستم آید به خشم	یکی داستان است پر آب چشم
که رستم بر آراست از بامداد	ز موبد بدین گونه برداشت یاد
کمر بست و ترکش پر از تیر کرد	غمی بددلش ساز نخجیر کرد
(فردوسی، ۱۳۶۶: داستان رستم و سهراب)	

بیشتر فصل یک را برایش خواندم تا آن قسمت که سهراب، به سوی مادرش، تهمینه می رود و می خواهد از نام پدرش جويا شود. بعد کتاب را بستم. «می خواهی ادامه بدهم؟ نبردهایی درمی گیرد، یادت می آید؟ سهراب لشگر خود را به دژ سفید در ایران می برد باز بخوانم؟» آهسته سری به نفی جبناند. کتاب را توی پاکت کاغذی برگرداندم. از اینکه واکنش نشان داده تشویق شدم و گفتم: «بسیار خوب. شاید فردا ادامه بدهیم» (همان: ۳۴۹).

خالد حسینی در مورد شاهنامه می گوید: شخصیت تراژیک سهراب جنگجوی بزرگ در شاهنامه اثر فردوسی یکی از گل های سرسبد شعر کلاسیک فارسی است. سهراب پسر رستم، جنگجوی بزرگ است، هرچند این دو همدیگر را ندیده اند. سهراب با یک لشگر راهی می شود تا برای پدرش فرّ و شکوه بیاورد و تاج را به او برگرداند؛ ولی در یک میدان نبرد با او رودررو می شود. آخرین صحنه این داستان خاص، (آنجا که رستم، تن در حال مرگ سهراب را در آغوش گرفته، لحظاتی پس از آن که درمی یابد آن مردی که او، با شمشیر خود زخم مهلکی به او وارد کرده، کیست)، به لحاظ ضربه عاطفی ای که به خواننده وارد می کند، بی نظیر و بی همتاست. (عطایی، [www.tarjomeh.blogspot.com/1392/11](http://www.tarjomeh.blogspot.com/1392/11))

حماسه در میان کشورهای که همیشه در حال پیکار با دشمنان بوده اند کاربرد زیادی دارد. خالد حسینی در لابه لای داستان هایش به دنبال حماسه است و به عنوان یک افغانی برای کشورش مبارزه می کند. علاقه خالد حسینی به شاهنامه فردوسی از همین نشأت می گیرد که مبارزه برای میهن و دفاع از کشور قهرمان می آفریند. حسینی تمام بخش های شاهنامه را دوست دارد؛ اما بخش حماسه آفرینی قهرمانانی چون رستم و سهراب را بیشتر دوست دارد. حسینی در ابتدا کدورتی را که بین امیر و پدرش وجود دارد به تصویر می کشد، توجه حسینی به غم نامه رستم و سهراب نشأت گرفته از همین است. تا جایی که می گوید همه پدران می خواهند پنهانی فرزندان خود را بکشند و چیزی غیر از این نیست. به همین دلیل می گوید در سرنوشت رستم تراژدی نمی بینم چون این خواسته رستم است که فرزند خود



را بکشد؛ از طرفی دیگر به تصویر کشیدن رنج تهمینه در پرورش و بعد در سوگ سهراب را نمودی از زنان رنج‌دیده افغانستان می‌داند. تقابل پدر و پسر، به‌عنوان یکی از درون‌مایه‌های کهن‌الگویی و حماسی جهان، در این داستان دیده می‌شود، پدر نام فرزندش را سهراب می‌گذارد، گرچه نام خودش رستم نیست، از سویی علاقه پدر به این تراژدی دیده می‌شود و از سویی دیگر تمایل نداشتن فرزند به این قبیله داستان‌ها که نمایانگر تغییر و تحولات اجتماعی است. توصیف تهمینه، زنی ایرانی-افغانی که با توجه به توصیفات فیزیکی او، معشوق زن کهن ایرانی-افغانی را فریاد می‌آورد؛ دختر داستان همان ویژگی‌های ظاهری معهود زنان دوران کهن را دارد: قامتی بلند، میان باریک، چشم و ابرو و موی سیاه، مژگان تاب‌داده و بلند و... اینکه همچنان شاهنامه را هدیه می‌دهند و در اوقات فراغت همچنان شاهنامه خوانده می‌شود، بیانگر روحیه فحیم و حماسی مردم آن سامان است. خالد حسینی به تراژیک بودن داستان رستم و سهراب معتقد نیست، آنجا که می‌گوید:

«من شخصاً در سرنوشت رستم تراژدی نمی‌دیدم آخر مگر همه پدرها نهانی دلشان نمی‌خواهد پسر خود را بکشند؟» (حسینی، ۱۳۹۲: ۳۴).

خالد حسینی گویا تحت تأثیر نظریه روانکاوی عقده ادیپ زیگموند فروید بوده است که روند تقابل پدر و فرزند یک امر طبیعی است و به دلیل شدت کینه بین امیر و پدرش، خالد حسینی به غم نامه رستم و سهراب استناد کرده است.

### ب) حافظ

حافظ از جمله شاعران ایرانی است که در شهرت و محبوبیت فرامرزی است و در جای جای جهان اندیشمندان زیادی هستند که به حافظ ارادت دارند. خالد حسینی در پاسخ به خبرنگار «نیویورک تایمز» درباره محبوب‌ترین کتاب کل عمرش از دیوان حافظ نام می‌برد و می‌گوید:

«حافظ نزد من از عالی‌ترین جایگاه میان شاعران فارسی‌زبان برخوردار است. چنان‌که در دنیای فارسی‌زبان نیز حافظ همیشه بسیار محترم شمرده می‌شود. اشعار فلسفی، عاشقانه، عرفانی و جسورانه او که سرشار از تصاویر پرشکوه و اوزان جادویی است، همیشه مرا مسحور خود می‌کند. هیچ‌وقت نشده که غزل‌های صمیمانه‌اش مرا متأثر نسازد. این غزل‌ها امروز هم همان اثری را بر من دارند که زمانی که یک بچه مدرسه‌ای در کابل بودم و آن‌ها را

می‌خواندم» ([www.google.com/amp/shahrgon](http://www.google.com/amp/shahrgon)).

«گدای پیر گفت اولین بارتان بود، نه؟ «بنخشید؟» اولین باری که طالبان را دیدید.» گفتم نه. گدای پیر سری جنباند و لبخند زد. تک و توک دندان‌هایش که همه زرد و کج و کوله بود نمایان شد. «اولین باری که به کابل آمدند، یادمانده. چه روز خوشی بود. پایان کشت و کشتار. به‌به؛ ولی همان‌طور که شاعر می‌گوید: «که عشق آسان نمود اول، ولی افتاد مشکل‌ها» لبخندی بر لبانم شکفت: «این غزل را از برم. مال حافظ است.» پیر مرد جواب داد: «بله درست است. من هم باید یادمانده باشد. توی دانشگاه آن را درس می‌دادم» (همان: ۲۴۸).

پایان آنی و مقطعی جنگ و آغاز آرامشی مقطعی و مرموز، نویسنده و شخصیت‌های داستان را به یاد غزل مشهور حافظ انداخته است. همچون نظام آموزشی ایران، در افغانستان نیز متون کلاسیک فارسی تدریس می‌شود؛ خواه در مدرسه و مکتب؛ خواه در دانشگاه. ناموری حافظ و ضرورت فراگیری و از بر کردن متون ادب پارسی، از این جمله پیداست: «این غزل را از برم. مال حافظ است».

## ۲-۱-۱-۳. اشاره به ادبیات فارسی

خالد حسینی در آثارش علاقه خود را به ادبیات فارسی نشان داده است و در دو جا بیان کرده است:

«وقتی مردم ریشخندش کردند که نمی‌تواند زن خوبی بگیرد، او با مادرم، سوفیا اکرمی، زنی بسیار فرهیخته که از لحاظ دانشگاهی او را از محترم‌ترین، زیباترین و پاکدامن‌ترین زن‌ها می‌دانستند ازدواج کرد. مادرم نه‌تنها در دانشگاه ادبیات فارسی درس می‌داد، بلکه از نواده‌های خاندان سلطنتی بود» (همان: ۲۱).

«در آخر تابستان جلنگ جلنگ قاشق و چنگال در بشقاب جای گفت‌وگوی سرشام را گرفته بود و بابا بعد از شام به اتاق خودش می‌رفت و در را می‌بست. من سر کتاب‌هایم برمی‌گشتم و حافظ و خیام را ورق می‌زدم، ناخن‌هایم را تا ته می‌جویدم و قصه می‌نوشتیم. قصه‌ها را توی صندوقچه‌ای درست بالای سرم می‌گذاشتم، هرچند شک داشتم که بابا از من بخواهد آن‌ها را برایش بخوانم» (همان: ۹۸).

تدریس ادبیات فارسی و اشاره به شاعران ایرانی؛ همچون خیام، حافظ، مولانا، جامی و سعدی نشان‌دهنده عطف توجه خالد حسینی به نفوذ ادبیات فارسی در آن سامان است، البته نمی‌توان گفت که ادبیات در آن سامان نفوذ کرده؛ چراکه هر دو کشور دارای ادبیات واحدی بوده‌اند، ادبیات فارسی زادگاهش ایران و افغانستان و تاجیکستان است. نکته مهم دیگر اینکه ظاهراً از ادبیات معاصر فارسی در

آنجا خبری نیست. خالد حسینی بیشتر از شعرای کلاسیک فارسی سخن می‌راند و جامی را به‌عنوان «خاتم شعر کلاسیک» ذکر می‌کند.

### الف) توجه به ضرب‌المثل‌های ایرانی

ضرب‌المثل‌ها، نمونه‌هایی مشخص و برجسته از فرهنگ عامیانه‌اند که گاه در نثری کوتاه و آهنگین و گاه در مصرعی یا بیتی به شکلی فشرده نمود می‌یابند. بسیاری از مثل‌ها چکیده یک تمثیل مفصل یا یک داستان بلند عامیانه‌اند که در کوتاه‌ترین و زیباترین شکل ممکن بروز یافته و بر زبان خاص و عام جاری‌اند. در رمان *بادبادک‌باز* خالد حسینی، دو نمونه اشاره به ضرب‌المثل‌های ایرانی دیده می‌شود:

### ب) مثنوی هفتاد من

برخی شعر مثنوی هفتاد من را به مولانا نسبت می‌دهند؛ اما در واقع مثنوی هفتاد من از آن ناصر فیض شاعر معاصر ایرانی است که شاعر در این مثنوی، هفتاد بار کلمه «من» را به کار برده است. هرچند شاعر مثنوی هفتاد من خود نیز به پیروی از مولانا اشاره کرده است. ضرب‌المثل هفتاد من کنایه از طولانی بودن و زیاد بودن چیزی است که در میان عموم مردم ایران کاربرد زیادی دارد. خالد حسینی در بخشی از رمانش به این ضرب‌المثل فارسی اشاره کرده است:

*«ثریا گفت که از زمان سکنه مادرش هر تپش قلبی برایش سکنه بود و هر درد مفصلی روماتیسم و هر لرزش چشمی امکان سکنه. اولین باری که خاله جمیله غده‌ای را در گردنش نشانم داد یادم می‌آید. گفتم: «فردا مدرسه نمی‌روم و شما را می‌برم دکتر». ژنرال با شنیدن این حرف گفت: «در این صورت باید کتاب‌هایت را مفت و مسلم ببندی، بچم. لیست بیماری خاله، مثنوی هفتاد من است» (همان: ۱۸۰).*

### ج) شنیدن کی بود مانند دیدن

یکی از مایه‌های شعر شاعران، بهره‌گیری از ضرب‌المثل‌هاست. اگر دیوان شاعران فارسی‌گو را بکاویم، می‌بینیم که برخی از آن‌ها بارها از ضرب‌المثل استفاده کرده‌اند. عطار نیشابوری از جمله این شاعران است. بخشی از شعرهای عطار، مثل شده است و دیگران به کار می‌برند. ضرب‌المثل‌ها همان کاری را می‌کنند که استدلال‌های فلسفی انجام می‌دهند. مثل بالا در این بیت عطار آمده است: *زلیخا گفتن و یوسف شنیدن / شنیدن کی بود مانند دیدن* (عطار نیشابوری، ۱۳۹۵: ۱۵) که مصرع دوم این بیت به‌صورت ضرب‌المثل استفاده می‌شود. خالد حسینی در رمان *بادبادک‌باز* به این ضرب‌المثل عطار

اشاره کرده است:

«در زمان گذشته سفر از جلال‌آباد به کابل دو ساعت یا کمی بیشتر طول می‌کشید؛ اما برای من و فرید از چهار ساعت هم گذشت؛ و وقتی رسیدیم... فرید بعد از سه ماهی‌پیر، به من هشدار داد: «کابل آن‌طور نیست که یادت مانده» «بله شنیدم» فرید نگاهی به من انداخت که یعنی شنیدن کی بود مانند دیدن» (همان: ۲۴۳).

### ۳-۱-۱-۳. اشاره به فرهنگ و رسوم ایرانی

به‌واسطه تجانس و سنخیت فرهنگی ایران و افغانستان، بدیهی است در حوزه آداب و رسوم، نویسندگان و شاعران افغان به این مفاهیم در آثار خود اشاره کنند. خالد حسینی نیز به دلیل همین تجانس فرهنگی در رمان *بادبادک‌باز* به دو نمونه از این مؤلفه‌های فرهنگی اشاره کرده است:

#### الف) شب یلدا

شب یلدا و جشن‌هایی که در این شب برگزار می‌شود، یک سنت باستانی است از زمان‌های گذشته تا به امروز و در میان ایرانیان مرسوم بوده است. این شب به زمان بین غروب آفتاب از سی‌ام آذر تا طلوع آفتاب در اول دی‌ماه اطلاق می‌شود. ایرانیان و بسیاری از دیگر اقوام شب یلدا را جشن می‌گیرند. مردم روزگاران گذشته که کشاورزی، بنیان زندگی آنان را تشکیل می‌داد و در طول سال با سپری شدن فصل‌ها و تضادهای طبیعی خو داشتند، بر اثر تجربه و گذشت زمان توانستند کارها و فعالیت‌های خود را با گردش خورشید و تغییر فصول و بلندی و کوتاهی روز و شب و جهت و حرکت ستارگان تنظیم کنند. آنان ملاحظه می‌کردند که در بعضی ایام و فصول روزها بسیار بلند می‌شوند و در نتیجه در آن روزها، از روشنی و نور خورشید بیشتر می‌توانستند استفاده کنند. خالد حسینی در رمان *بادبادک‌باز* به شب یلدا اشاره کرده است:

«در افغانستان یلدا، اولین شب ماه جدی است، نخستین شب زمستان و طولانی‌ترین شب سال. من و حسن طبق سنت تا دیروقت شب‌بیدار می‌ماندیم، پاها را زیر کرسی می‌گذاشتیم و علی پوست سیب را توی بخاری می‌انداخت و قصه‌های باستانی سلاطین و دزدان را برایمان تعریف می‌کرد تا طولانی‌ترین شب بگذرد. از علی افسانه شب یلدا را یاد گرفتم که عقیده داشتند در آن شب پروانه‌ها خود را به شعله شمع می‌زنند و گرگ‌ها به جست‌وجوی آفتاب از کوهستان‌ها بالا می‌روند. علی قسم می‌خورد که اگر در شب یلدا هندوانه بخورید، در تمام تابستان آینده تشنه نمی‌شوید» (همان: ۱۴۶).

«آن شب توی رختخواب به فکر آن افتادم که چطور شعاع‌های کوچک نور در چشمان ثریا می‌رقصید و حفره‌های روی شانه‌اش چه ظریف بود. حرف‌هایش را بارها و بارها خودم تکرار کردم. گفته بود شنیدم داستان می‌نویسی یا شنیدم نویسنده‌ای؟ زیر ملاقه‌ها غلت و واغلت زدم و به سقف خیره شدم و از فکر شش شب عذاب‌دهنده و بی‌پایان یلدا تا او را باز ببینم به خود لرزیدم» (همان: ۱۵۳).

اشاره به ماه جدی (دی‌ماه)، دیربازترین شب سال، طبق سنت تا دیروقت بیدار ماندن، کرسی، بخاری و سیب‌زمینی پخته، مثل و قصه‌خوانی، هندوانه خوری ... همه این عناصر بازنمایی همان سنت دیرین فرهنگی مشترک ایران و افغانستان است.

### ب) اسفند دود کردن

اسفند از واژه اوستایی «سپنتا» به معنی مقدس گرفته شده است و در باور عامه گیاه مقدسی است که به صورت دود کردن، دور سر گرداندن یا همراه داشتن با دفع زیان و چشم‌زخم، سبب حفاظت فرد یا تعلقات او می‌گردد. (جهانشاهی افشار و مداحی مشیزی، ۱۳۹۶: ۳۶). این گیاه نزد مردم بسیاری از جهان، جایگاه و ارزش خاصی داشته است و ایرانیان برای آن نیرویی آسمانی، شفابخش و جادویی تصور می‌کردند و پیش از ظهور زرتشت، اسفند در کیش دیو پرستی، مقدس شمرده می‌شده است (همان). در کرمان اگر شخصی به چشم‌زخم دچار شده باشد، چند دانه اسپند را در پارچه‌ای پیچیده و دور سرش می‌چرخاند تا بلا از او دور شود. (صرفی، ۱۳۹۱: ۹۳) بودادن دانه‌های اسفند در نزد برخی جهت جلوگیری از چشم‌زخم مؤثر دانسته شده است. علاوه بر دفع چشم‌زخم، برکت بخشی از ویژگی‌های دیگر این گیاه است؛ چنانکه هدایت معتقد است که ایرانیان در گذشته هر روز صبح برای گشایش کار و روزی، اسپند و کندر می‌سوزاندند (هدایت، ۱۳۳۴: ۱۱۴). خالد حسینی در رمان بادبادک‌باز آورده است:

«باید صنوبر را با آن بچه می‌دید، امیر جان. همه هست و نیستش بچه شد. لباس‌هایش را برایش می‌دوخت و از تکه‌های چوب و کهنه‌پاره و علف خشک برایش اسباب‌بازی درست می‌کرد. وقتی بچه تب کرد، شب تا صبح بیدار ماند و سه روز روزه گرفت. در دیگچه‌ای دسته‌دار برایش اسفند دود کرد تا از چشم‌زخم حفظش کند. وقتی سهراب دو ساله شد، مادر بزرگش را ساسه صدا می‌زد. دوتایی‌شان از هم جدایی‌ناپذیر بودند» (همان: ۲۱۳).

### ۴-۱-۱-۳. ذکر شهرها و اماکن تاریخی ایران

خالد حسینی در رمان مذکور به سه شهر مهم ایران اشاره می‌کند، اصفهان به‌عنوان قطب فرهنگی ایران، تهران به‌عنوان پایتخت ایران و مشهد به‌عنوان قطب مذهبی از جمله شهرهایی است که وی بدان اشاره کرده است:

### الف) اصفهان

خالد حسینی در رمان *بادبادک‌باز* از کاشی‌های اصفهان سخن می‌گوید:

«همه عقیده داشتند که بابای من، قشنگ‌ترین خانه محله وزیر اکبر خان را ساخته. این محله از محلات تازه و ثروتمند شمال کابل بود. بعضی‌ها می‌گفتند تو کابل خانه‌ای قشنگ‌تر از این نیست. مدخل وسیعی مزین به باغچه‌های گل رز در دوسو به خانه درندشتی با کف مرمرین و پنجره‌های عریض ختم می‌شد. کاشی‌های ظریفی که بابا خودش از اصفهان خریده بود کف چهار حمامش را می‌پوشاند. فرش‌های زربفت دیواری خریداری شده از کلکته روی دیوارها ردیف شده و چلچراغی بلورین از سقف گنبدی آن آویخته بود» (همان: ۱۰).

اصفهان شهری تاریخی و سنتی تصویر شده که هنرهای دستی آن شهره عام و خاص است: کاشی‌های فیروزه‌ای، پنجره‌های عریض، سنگ مرمر، فرش‌های زربفت و چلچراغ از جمله این صنایع است که بیانگر معماری سنتی ایرانی است.

### ب) تهران

حسینی در رمان *بادبادک‌باز* به تهران اشاره کرده است:

«در ۱۹۷۰ بابا موقتاً کار یتیم‌خانه را رها کرد و یک ماه با هواپیما به تهران رفت تا در تلویزیون مسابقات جام جهانی را تماشا کند، چون در آن زمان افغانستان هنوز تلویزیون نداشت» (همان: ۲۵).

تهران شهری مدرن تصویر شده که مسابقات جهانی را به‌صورت زنده از تلویزیون پخش می‌کند، تلویزیون یکی از مظاهر مدرنیته‌شدن است و البته استطاعت و توانگری ساکنان تهران را نیز نشان می‌دهد؛ چراکه همه توان خرید این وسیله را ندارند.

### ج) مشهد

مشهد به‌عنوان قطب مذهبی ایران شایان توجه است، خالد حسینی در رمان *بادبادک‌باز* از سفر به مشهد سخن گفته است:

«خورشید که پشت تپه‌ها غروب می‌کرد و بازی روزانه ما تمام می‌شد، من و حسن هریک به راه خود می‌رفتیم. من از کنار باغچه‌های رز می‌گذشتم، به عمارت بابا می‌رفتم و حسن به کلبه کاهگلی که در آن دنیا آمده و همه عمرش را در آنجا گذرانده بود برمی‌گشت. یادم می‌آید که جای محقر و پاکیزه‌ای بود و نور دو چراغ نفتی در آن کورسو می‌زد. دو تشک در دو گوشه اتاق، یک قالیچه نخ‌نمای هراتی با گوشه‌های فرسوده در وسط، یک سه‌پایه و یک میز چوبی در گوشه‌ای بود که حسن پشتش نقاشی می‌کشید. دیوارها لخت و برهنه بود، غیر از یک دیوارکوب که با منجوق رویش الله‌اکبر دوخته بودند. بابا آن را در یکی از سفرهایش به مشهد برای علی خریده بود» (همان: ۱۲).

«داستانی برایتان بگویم؛ اما یک کمی دستپاچه‌ام. «بگویید.» «لطفاً بگویید.» خندید. «خب، وقتی در کابل تو کلاس چهارم بودم، پدرم زنی به نام زیبا استخدام کرد که در کارهای خانه کمک کند. خواهری در ایران، در مشهد، داشت و چون بی‌سواد بود، گاهی از من می‌خواست نامه‌ای برایش بنویسم. خواهرش که جواب می‌داد، نامه را برای زیبا می‌خواندم» (همان: ۱۵۴).

مشهد به واسطه نزدیکی جغرافیایی به افغانستان، از دو جهت مدنظر خالد حسینی است: نخست از جهت سوغات‌های مذهبی که در اینجا دیوارکوب منجوق به الله‌اکبر اشاره بدان است و دیگر رابطه خویشاوندی میان مردم افغانستان و مردم مشهد، همچنان که می‌بینیم در اینجا دو خواهر در دو جغرافیا تصویر شده‌اند که یکی در افغانستان و دیگری در مشهد است.

### ۱-۱-۳. ذکر عناصر ایرانی

#### الف) اشاره به سینمای ایران

«یک روز داشتیم برای دیدن یه فیلم تازه ایرانی از خانه پدرم به سینما زینب می‌رفتیم؛ راه میان‌بر را از میان پادگان نظامی نزدیک مدرسه استقلال در پیش گرفته بودیم» (همان: ۱۲).  
«اولین فیلم وسترن را باهم در سینما پارک در همان خیابان روبه‌روی کتاب‌فروشی دلخواهم دیدیم: ریویراو! با شرکت جان وین. یادم می‌آید از بابا خواستم ما را به سینمای ایران ببرد تا جان وین را ببینیم» (همان: ۳۱).

به دلیل همجواری، سنخیت فرهنگی و زبانی، سینمای ایران در افغانستان طرفدارانی دارد، علاوه‌بر

فیلم‌های ایرانی، نام برخی از سالن‌های نمایش فیلم در افغانستان، ایرانی است.

### ب) توصیف کشور ایران

در رادیو داوودخان مطلبی درباره سرمایه‌گذاری خارجی اعلام می‌کرد. گفتم: «می‌گوید روزی تو کابل تلویزیون خواهیم داشت». «کی؟» «داوودخان، خره. رئیس‌جمهور». آهی کشیدم. «امان از این ایرانی‌ها...» برای بیشتر هزاره‌ها ایران یک‌جور پناهگاه بود، حدس می‌زنم دلیلش این بود که بیشتر ایرانی‌ها مثل هزاره‌ها شیعه هستند؛ اما چیزی که معلم آن سال تابستان درباره ایرانی‌ها گفته بود، یادمانده. می‌گفت آن‌ها لب‌خند بر لب حرف‌های شیرین می‌زنند و با یک دست با محبت به شانوات می‌کوبند و با دست دیگر جیب را خالی می‌کنند. این حرف را به بابا گفتم و او جواب داد که معلم یکی از آن افغان‌های حسود است و به ایران حسادت می‌کند، چون ایران یکی از قدرت‌های در حال رشد آسیاست و خیلی از مردم دنیا حتی نمی‌توانند افغانستان را روی نقشه پیدا کنند. شانه بالا انداخت و گفت: «گفتن این حرف آزاردهنده است؛ اما رنجیدن از حقیقت بهتر از تسکین با دروغ است» (همان: ۶۳).

خالد حسینی از زبان دو فرد که هر کدام نماینده یک طبقه اجتماعی است، در باب کشور ایران اظهار نظر متفاوتی دارد، از یک سو معلم که نماینده قشر فرهیخته و اندیشمند است، نسبت به ایران نظر مساعد و مثبتی ندارد؛ از سوی دیگر پدر دانش‌آموز که نماینده طبقه فرودست و عامه مردم افغانستان است، معتقد است که ایران کشوری بزرگ و پیشرفته است و افغانستان باید بدان تاسی کند تا از گمنامی و عقب‌ماندگی برهد. شاید بتوان مبنای نظر پدر دانش‌آموز را تبلیغات رسانه‌ای رادیو و تلویزیون ایران دانست.

### ج) پیکان ایرانی

«گاهی اول غروب، اتومبیل را پارک می‌کردم و پیاده از روگذر بزرگراه قدم می‌زدم. صورتم را به نرده‌ها می‌چسباندم و سعی می‌کردم چراغ‌های چشمک‌زن عقب اتومبیل‌ها را که پشت سر هم می‌رفتند بشمارم و تا جایی که می‌توانستم به چشم‌هایم فشار می‌آوردم. بی‌ام‌و، شورولت، پورشه. اتومبیل‌هایی که هرگز در کابل نمی‌دیدم، در آنجا بیشتر مردم سوار و لگام‌های روسی، اپل قدیمی یا پیکان ایرانی می‌شدند» (همان: ۱۳۹).

نوع بهره‌گیری از وسایل نقلیه، بیانگر فاصله طبقاتی نیز هست، همچنان که این فاصله در شهرهای



ایران، به ویژه تهران بیشتر نمود دارد؛ از یک سو مردم متمول که بر خودروهای مدرن خارجی همچون: بی ام و، شورلت و پورشه سوارند، جالب است که شخصیت داستان می گوید این قبیل خودروها را قبلاً در کابل ندیده بودم؛ از سوی دیگر مردم فرودست که بر خودروهای شرقی همچون ولگای روسی و پیکان ایرانی سوارند. می توان از متن مذکور به این نتیجه هم رسید که افغانستان کهن و مردم سنتی آن بیشتر تحت تأثیر فرهنگ شرق هستند و افغانستان نوین و مردم مدرن آن بیشتر متأثر از فرهنگ غرب اند. حضور غرب در دوران اخیر در افغانستان، صرف نظر از دیدگاه و جهت گیری سیاسی، برای مردم آن سامان، تفکری نوین و امکاناتی دیگرگون به بار آورده است.

### د) مهاجرت به ایران

مهاجرت از عواملی است که کشورهای در حال توسعه یا کمتر توسعه یافته با آن مواجه هستند. افغانستان جز کشورهایی است که مردمانش همواره در حال مهاجرت هستند و کشور ایران از قبل مقصد مهاجران افغانی بوده است. پدیده مهاجرت در چندین نسل همواره در افغانستان وجود داشته و این پدیده در شعر شاعران و نویسندگان نمود یافته است. خالد حسینی در رمان هزار خورشید تابان به پدیده مهاجرت به ایران اشاره می کند:

«هزار و یک دلیل در دست داشتم که در ۱۹۸۶ به جست و جوی حسن به هزاره جات بروم. بزرگ ترین دلیل، خدا مرا ببخشد این بود که تنها بودم. تا آن وقت بیشتر دوستان و بستگانم یا کشته شده و یا از کشور به پاکستان یا ایران مهاجرت کرده بودند» (همان: ۲۰۵).

### ۲-۳. خلاصه رمان هزار خورشید تابان

هزار خورشید تابان روایت زندگی دو زن است، دو زنی که بازی ها و نیرنگ های روزگار آنان را توأمان در سیطره مردی گرفتار کرده است که نگاه و رفتارش تجسم نگاه خشن و زن ستیزی است که زنان افغان با آن بیگانه نیستند. مریم دختر نامشروع یک بازرگان افغان و لیلا دختر نازپرورده یک روشنفکر افغان، دو زنی که به رغم آغازهای متفاوت، سرنوشتی مشترک پیدا می کنند و هر کدام غمخوار غم دیگری می شوند. پس از مرگ مادر، مریم برای مدتی کوتاه به خانه پدرش می رود، پدری که او را از خود نمی داند. در ادامه پدر برای رها شدن از دست این مهمان ناخوانده او را به عقد مردی مسن درمی آورد، مردی که مریم در خانه او تلخ ترین رنج ها را تجربه می کند. در گوشه ای دیگر از این سرزمین، موشکی شلیک می شود و لیلا را که دختر یک روشنفکر افغان است همخانه مریم می کند،

مریمی که اندک اندک در حال از دست دادن امیدش به زندگی است؛ اما ورود لیلا به زندگی مریم، او را صاحب دختری می‌کند که آرزویش را داشته است و مریم انگیزه جدیدی برای زندگی می‌یابد، انگیزه رهاییدن لیلا از سرنوشتی که سرنوشت حتمی مریم است. در سوی دیگر ماجرای لیلا نیز که از آغوش پر مهر پدر و مادر خود محروم شده است، آنجا که مریم زندگی رشید را می‌گیرد و از زندگی خودش می‌گذرد تا به لیلا و فرزندانش زندگی ببخشد. مریم به زندان رفته و سپس اعدام می‌شود و لیلا به همراه عشق قدیمی‌اش طارق، راه سرزمین همسایه، پاکستان را در پیش می‌گیرند تا همراه فرزندانش چند صبحی زندگی در آرامش را تجربه کند.

### ۱-۲-۳. تصویرشناسی رمان هزار خورشید تابان

#### ۱-۱-۲-۳. اشاره به ادبیات فارسی و شاعران آن

از دوره سامانیان تا یکی دو قرن بعد، مرکزیت علم و فرهنگ این نواحی، در سمرقند و نواحی آن به‌ویژه بلخ است و در آن روزگار، همه شاعران و نویسندگان فارسی‌زبان بدان مرکز توجه دارند. پس از آن، این مرکزیت به غزنه منتقل می‌شود و سپس به سوی ماوراءالنهر و نواحی غربی؛ یعنی عراق عجم یا مناطق مرکزی ایران کشیده می‌شود. شاعران و اهل علم آن روزگار، به سهولت در میان این مناطق در رفت و آمدند و دادوستدهای فرهنگی دارند. اشتراکات زبانی و ادبی باعث آشنایی هرچه بیشتر افغان‌ها نسبت به شاعران و نویسندگان ایرانی می‌شود. خالد حسینی در رمان هزار خورشید تابان در باب زبان و ادبیات فارسی به این موارد اشاره کرده است:

#### الف) جامی

نورالدین عبدالرحمن جامی شاعر، موسیقی‌دان، ادیب و صوفی نامدار سده نهم قمری است. بر اساس نسب و طریقت نقشبندی و نوشته‌های جامی واضح است که وی حنفی و اهل سنت بوده؛ اما چون همه اهل سنت در حب اهل بیت محمد سخنانی دارند و جامی نیز در این رابطه اشعاری دارد، برخی او را شیعی دانسته‌اند؛ عده‌ای نیز او را متمایل به عقاید اشاعره و فقه شافعی دانسته‌اند (صفا، ج ۴، ۱۳۶۳: ۳۵۴). شاید اعتقادات مذهبی دلیل محکمی برای شهرت جامی در میان پستوهای افغانستان باشد. خالد حسینی در رمان هزار خورشید تابان چنین به جامی اشاره کرده است:

روزی جلیل گفت: «درخت پسته‌ای هست که در زیرش، مریم جون، جامی، شاعر بزرگ دفن شده است». خم شد و در گوشش نجوا کرد: «جامی پانصد سال پیش زندگی می‌کرده.

بله. یک بار بردمت آنجا، پای همان درخت. تو خیلی کوچولو بودی. یادت نمی‌آید»  
(حسینی، ۱۳۸۹: ۹).

### ب) صائب تبریزی

میرزا محمدعلی صائب تبریزی بزرگ‌ترین غزل‌سرای سده یازدهم هجری و نامدارترین شاعر زمان صفویه است. صائب در سال ۱۳۰۴ از اصفهان عازم هندوستان شد و بعد از آنجا به هرات و کابل سفر کرده است و خود افغانستان را از نزدیک دیده است. حسینی، زنان افغانستان را به خورشید تشبیه کرده است و اسم رمان هزار خورشید تابان از بیتی از صائب گرفته شده است. از عوامل آشنایی هرچه بیشتر افغان‌ها نسبت به صائب تبریزی، سفر او به افغانستان است. خالد حسینی در رمان هزار خورشید تابان آورده است:

تمام روز، این شعری که در مورد کابل است، توی سرم می‌چرخد. فکر کنم صائب تبریزی  
آن را در قرن هفدهم میلادی سروده است. قبلاً تمام شعر را بلد بودم؛ اما حالا فقط یک  
بیش یادمانده» (حسینی، ۱۳۸۹: ۲۰۹)

حساب مه جبینان لب بامش که می‌داند      دوصد خورشید رو افتاده در هر پای دیوارش  
(قهرمان، ۱۳۷۰: قصیده ۴۱)

### ج) نظامی گنجوی

جمال‌الدین ابومحمد الیاس بن یوسف بن زکی بن مؤید، متخلص به نظامی و نامور به حکیم نظامی، شاعر و داستان‌سرای ایرانی و پارسی‌گوی حوزه تمدن ایرانی در قرن ششم هجری (دوازدهم میلادی) به‌عنوان پیشوای داستان‌سرایی در ادب فارسی شناخته شده است. شهرت نظامی بیشتر به دلیل سرودن منظومه عاشقانه لیلی و مجنون است. نظامی از جمله شاعرانی است که شایان توجه خالد حسینی در آثارش قرار گرفته است. حسینی در رمان هزار خورشید تابان آورده است:

«لیلا متوجه لبخندهای معنی‌دار بود، از پیچ‌پیچ همسایه‌ها که می‌گفتند آن دو چه قدر به هم  
می‌آیند، خبر داشت. برای مثال، دو روز قبل او و طارق باهم توی کوچه می‌رفتند که از کنار  
رشید کفاش و به دنبال او زن برقع پوشش مریم، رد شدند. وقتی رشید از کنارشان  
می‌گذشت، به‌طعنه گفت، لیلی و مجنون که می‌گویند شما یید؟ که منظورش همان دو عاشق  
بدقبال منظومه محبوب و عاشقانه نظامی گنجوی در قرن دوازدهم میلادی بود، بابا می‌گفت  
همتای فارسی رومئو و ژولیت است و بعد اضافه می‌کرد: نظامی افسانه این عاشق و معشوق  
شوربخت را چهار قرن پیش از شکسپیر به نظم درآورده است» (همان: ۱۸۰).

دو نکته از متن برمی آید؛ یکی اشتها داستان لیلی و معجون نظامی و دیگر آشنایی افغان‌ها با درام «رومئو و ژولیت» اثر شکسپیر. شخصیت داستان با ذکر تقدم داستان نظامی، آن را به صورت تلویحی از داستان شکسپیر برتر می‌داند.

#### د) حافظ

خواجه شمس‌الدین محمد بن بهاء‌الدین محمد حافظ شیرازی، معروف به لسان‌الغیب، ترجمان الاسرار، لسان‌العرفا و ناظم‌الاولیا شاعر بزرگ سده هفتم ایران (برابر قرن چهاردهم میلادی) و یکی از سخنوران نامی جهان است. بیشتر شعرهای او غزل هستند که به غزلیات حافظ شهرت دارند. حسینی در رُمان مذکور در دو جا به حافظ اشاره می‌کند:

روی سر در کلاس، صفحه مستطیل شکلی نصب شده که زمان، آن را سمباده کشیده و رنگ سفید براقی به آن زده و روی آن با قلم‌مو دو بیت شعر نوشته است. لیلی می‌داند که این اشعار، جواب او به کسانی است که غر می‌زنند چرا به قولی که بابت کمک مالی به افغانستان داده‌اند عمل نمی‌کنند، چرا این قدر سرعت بازسازی کند است، چرا فساد هست و این که طالبان دوباره منسجم می‌شوند و برای انتقام‌جویی بازمی‌گردند و این که تمام دنیا بار دیگر نام افغانستان را فراموش خواهد کرد. این ابیات از غزل‌های موردعلاقه او در دیوان حافظ است (همان: ۴۵۰).

یوسف گم‌گشته باز آید به کنعان غم‌مخور  
ای دل از سیل فنا بنیاد هستی بر کند

کلیه احزان شود روزی گلستان غم‌مخور  
چون تو را نوح است کشتیبان، ز توفان غم‌مخور

(حافظ، ۱۳۷۵: غزل ۲۲۵)

«بابا خودش وظیفه آموزش لیلی را بر عهده گرفت. لیلی هر روز، سر شب به اتاق مطالعه بابا می‌رفت و درحالی که حکمت‌یار، موشک‌هایش را بر سر مسعود در حاشیه غربی شهر می‌ریخت، بابا و لیلی درباره غزلیات حافظ و آثار استاد خلیل‌الله خلیلی، شاعر محبوب افغان، بحث می‌کردند» (همان: ۱۹۵).

#### ه) خواجه عبدالله انصاری

ابو اسماعیل عبدالله بن ابی‌منصور محمد، معروف به «پیر هرات» و «پیر انصار» و «خواجه عبدالله انصاری» و «انصاری هروی»، دانشمند و عارف صوفی مسلک ایران بود. او به عنوان یکی از نوایغ ادبی و چهره‌های شاخص ایرانی و خراسان قدیم در قرن ۱۱ میلادی شناخته می‌شود که به عنوان مفسر قرآن، محدث، اهل فن جدل و استاد اخلاق، دستی بر آتش داشته است. عمده شهرت وی به دلیل فن

سخنوری، اشعار و متون نغز و بی‌مانندش، به‌ویژه در مدح و ثنای خداوند به زبان‌های عربی و فارسی است. خواجه عبدالله انصاری از جمله نویسندگانی است که خالد حسینی در آثارش به وی توجه کرده است. حسینی در رمان هزار خورشید تابان آورده است:

«اتاق دوتا تخت دارد و یک حمام با آبلوله‌کشی سرد. تصویر نقاشی‌شده خواجه عبدالله

انصاری شاعر، بین دو تخت، بر دیوار است» (همان: ۴۲۸).

در این گزاره چیزی که دیدگاه متفاوت خالد حسینی را به نسبت دیگر شاعران ایرانی بیان می‌کند این است که حسینی تلویحاً چنین اشاره می‌کند که خواجه عبدالله انصاری برخلاف دیگر شاعری که از آنان نام برده، بومی‌تر و ملی‌تر است؛ خواجه عبدالله از آن افغانستان است و شاعری ملی محسوب می‌شود، بدین دلیل خالد حسینی چنین القاء می‌کند که چون این ادیب بومی افغانستان است، همچون چهره‌های ملی و بومی، تصویر او را بر دیوار می‌آویزند.

## (و) زبان فارسی

اشتراکات زبانی باعث شده است شاعران و نویسندگان افغانی همواره به زبان فارسی توجه ویژه داشته باشند. خالد حسینی در رمان هزار خورشید تابان آورده است:

«طارق به خادم اشاره کرد او؟ خودش است؟ مطمئنی؟ مطمئنم. طارق دندان‌هایش را به هم

فشرده و زیر لب به زبان پشتو چیزی گفت که لیلا نفهمید. بعد به فارسی گفت. همین‌جا

منتظر باش» (همان: ۱۴۷).

«لیلا آب دهان خشک‌شده‌اش را قورت داد. روی صندلی جا به جا شد. باید خودش را آماده

می‌کرد. اگر خودش را آماده نمی‌کرد، می‌ترسید تعادل روحی‌اش را از دست بدهد. فکرش

را از هرچه بیمارستان و هرچه بخش ویژه بود، برگرداند و در عوض به این موضوع فکر

کرد که او اسم کامل طارق را از چند سال پیش که دوتایی توی یک کلاس فارسی‌ترم

زمستانی، ثبت‌نام کرده بودند، نشنیده بود» (همان: ۲۲۴).

## ۲-۱-۲. ذکر شهرها و اماکن تاریخی ایران

خالد حسینی در رمان مذکور، همچون رمان بادبادک باز به سه شهر مهم ایران اشاره می‌کند؛

اصفهان، تهران و مشهد:

## الف) تهران

تهران به‌عنوان بزرگ‌ترین شهر و پایتخت ایران همواره شایان توجه است، هر سال مهاجران زیادی

از افغانستان برای ادامه زندگی و کسب درآمد به این شهر می آیند. خالد حسینی در رمان هزار خورشید تابان به پدیده مهاجرت افغان‌ها به تهران اشاره می کند:

«با خود فکر کرد که باید پیش‌بینی چنین روزی را می کرد. تقریباً همه کسانی که می شناخت، باروبندیلشان را بسته و رفته بودند. توی محل دیگر قیافه آشنایی نمانده بود و حالا، فقط چهار ماه پس از شروع جنگ بین گروه‌های مجاهدین، لیلا دیگر کسی را توی خیابان نمی شناخت. خانواده حسینه در ماه مه به تهران گریخته بودند و جمه و ایل و تبارش همان ماه به اسلام‌آباد رفته بودند» (همان: ۱۹۸).

اضطراب و شرایط نامساعد سیاسی - اجتماعی در افغانستان عامل اصلی مهاجرت افغان‌ها به تهران بیان شده است. نویسنده فقط به علت مهاجرت پرداخته و به صورت تلویحی از ضعف و ناتوانی حکومت مرکزی در برقراری آرامش شکایت کرده است.

#### (ب) مشهد

اشتراکات دینی ایران و افغانستان باعث شده است افغان‌ها توجه ویژه‌ای به شهر مشهد، پایتخت مذهبی ایران داشته باشند. شاعران و نویسندگان افغانی در آثار خود به این موضوع پرداخته‌اند. سفر افغان‌ها به مشهد می تواند جنبه زیارتی یا مهاجرت داشته باشد. خالد حسینی در رمان هزار خورشید تابان آورده است:

«پدر و مادر گیتی و خواهر و برادرهایش در ماه ژوئن، کمی بعد از کشته شدن گیتی رفته بودند. لیلا نمی دانست به کجا رفته‌اند، می گفتند که راهی مشهد در ایران شده‌اند» (همان: ۱۹۸).

جنگ راه‌های ارتباطی کابل، هرات و قندهار را ویران کرده است. حالا راحت‌ترین راه به هرات از طریق مشهد در ایران است. لیلا و خانواده اش فقط یک شب در آنجا هستند. شب را در هتل‌های سپری می کنند و صبح سوار اتوبوس دیگری می شوند. مشهد شهری شلوغ و پر جنب و جوش است. در حین عبور، لیلا پارک‌ها، مساجد و چلوکبابی‌ها را تماشا می کند. وقتی اتوبوس از کنار حرم امام رضا (ع)، هشتمین امام شیعیان می گذرد، لیلا سرک می کشد تا بهتر منظره کاشی‌های درخشان، مناره‌ها و گنبد طلایی باشکوهی را ببیند که از تمامی آن آراسته و پاکیزه مراقبت می شود. به بوداهای کشورش فکر می کند. آن‌ها حالا به دانه‌های خاک مبدل شده‌اند و باد در دره بامیان آن‌ها را با خود به این سو و آن سو می برد. اتوبوس تا مرز ایران و افغانستان حدود ده ساعت در راه است. هرچه به افغانستان نزدیک‌تر می شوند،

زمین بی آب و علف تر و دلگیرتر می شود» (همان: ۴۲۷).

چنین استنباط می شود که هرات راه ارتباطی امن و نزدیک با مشهد است. مشهد شهری شلوغ تر و پر جنب و جوش تر از شهرهای افغانستان است. مشهد شهری آباد و با امکانات تصویر شده که آرزوی هر افغانی است در این شهر زندگی کند. تقابل ظریفی بین دو مذهب و دین در این گزاره مشاهده می شود؛ بلخ بامیان جایگاه بوداییان است و از سوی دیگر مشهد پایتخت مذهبی شیعه در ایران است، از بودا جزء مثنی خرابه ها چیزی باقی نمانده؛ اما مرقد مطهر امام رضا (ع) همچنان با صلابت و با شکوه و نورانی پابرجاست. جمله آخر گزاره فوق نیز به تفاوت اقلیمی ایران و افغانستان اشاره دارد؛ افغانستان بر خلاف ایران بی آب و علف و خشک است و دلگیری شخصیت داستان، بیانگر آرزوی ماندن وی در ایران و بازنگشتن به افغانستان است.

«دو شب اقامت در هتل موفق تقریباً به اندازه یک پنجم پس اندازشان آب می خورد، ولی سفر از مشهد تا هرات طولانی و خسته کننده بود و بچه ها هلاک شده بودند» (همان: ۴۲۸).

### ج) سی و سه پل اصفهان

اصفهان به عنوان پایتخت فرهنگی و هنری ایران، توجه ایران گردان را جلب کرده است. سی و سه پل از جمله آثار تاریخی و دیدنی اصفهان است که خالد حسینی در رمان هزار خورشید تابان به آن اشاره کرده است:

«موقع قدم زدن، ملا فیض الله تسبیح می گرداند و با صدایی لرزان از آنچه در جوانی دیده بود برای مریم قصه ها می گفت، مثلاً ماجرای مار دوسری که در ایران، در سی و سه پل اصفهان پیدا کرده بود، یا هندوانه ای که روزی در مزار شریف، کنار مسجد کبود شکافته و دیده بود» (همان: ۲۱).

### ۳-۱-۲-۳. ایران و عناصر ایرانی

#### الف) مهاجرت به ایران

مهاجرت از عواملی است که کشورهای در حال توسعه یا کمتر توسعه یافته با آن مواجه هستند. افغانستان جزء کشورهای است که مردمانش همواره در حال مهاجرت هستند و کشور ایران، از قبل مقصد مهاجران افغانی بوده است. پدیده مهاجرت در چندین نسل همواره در افغانستان وجود داشته، این پدیده در شعر شاعران و نویسندگان نمود یافته است. خالد حسینی در رمان هزار خورشید تابان به پدیده مهاجرت به ایران اشاره می کند:

«ننه می‌گفت بعد از این ماجرا، همه قوم و خویش‌های جلیل دود از کله‌شان بلند شد. فامیل زن‌هایشان قسم خوردند که خون به پا می‌کنند. زن‌هایش از او خواستند ننه را بیرون کند. پدر ننه که سنگ‌تراش تنگدستی بود و در دهکده گل‌دامن در نزدیکی هرات زندگی می‌کرد، او را از خود راند. به خاطر این آبروریزی باروبندیش را بست و با اتوبوس، روانه ایران شد و هیچ خبر و اثری از او نشد که نشد» (همان: ۱۱).

مهاجرت در افغانستان صرفاً به دلیل شرایط سیاسی-اجتماعی نیست، گاهی شرایط فرهنگی عامل مهاجرت است، در اینجا ننگ و نام عامل مهاجرت بوده است.

«خشک‌سالی از سال ۱۹۹۱ شروع شده و حالا توی دومین سال، همه‌جا ضایعه به بار آورده بود. زمستان گذشته برف چندانی نباریده بود و در بهار هم از باران خبری نبود. در سراسر کشور کشاورزان زمین‌های تفتیده‌شان را ترک کردند اموالشان را فروختند و در جست‌وجوی آب از روستایی به روستایی دیگر آواره شدند. عده‌ای به پاکستان و ایران رفتند» (همان: ۳۲۰).

شرایط بد اقلیمی در گزاره فوق عامل دیگر مهاجرت است.

### ب) شیعیان ایران

بیش از نود درصد جمعیت هر دو کشور ایران و افغانستان مسلمان‌اند و جالب اینکه سلوک مسلمانان آنان نیز تقریباً یکسان است. میزان پایبندی هر دو ملت به ارزش‌های دینی هم تقریباً برابر است، البته با تفاوت‌هایی که یا ناشی از مذاهب فقهی رایج در هر کشور و یا ناشی از تفاوت سطح فرهنگ عمومی است. این اشتراک، در آداب و رسوم دینی هم با شدت تمام حس می‌شود، به‌ویژه حضور مهاجران افغانستان در طول این دو دهه در ایران، بدان افزوده است. اسلام در ادبیات کهن فارسی ریشه عمیق و اثرگذاری دارد و از گذشته‌های دور، رد پای اسلام را می‌توان در آثار بزرگان و قلّه‌های استوار ادب فارسی مشاهده کرد. خالد حسینی به استناد این اشتراکات دینی در *رمان هزار خورشید تابان* آورده است:

«ریانی، رهبر تاجیک جناح جمعیت اسلامی که در دوران پادشاهی در دانشگاه کابل الهیات درس می‌داد. سیاف، پشتون اهل پغمان که با اعراب ارتباط داشت، مسلمانان دلیر و رهبر جناح اتحاد اسلامی. عبدالعلی مزاری، رهبر حزب وحدت که در میان هواداران هزاره‌اش به بابا مزاری معروف بود و روابط خوبی با شیعیان ایران داشت» (همان: ۱۷۶).



## ج) اشاره به سینمای ایرانی

«نیلوفر گرامافون را زد به پریش و صفحه کوچکی را از توی درپوش جعبه درآورد. آن را روی گرامافون گذاشت، سوزن را پایین آورد. صدای موسیقی در فضا پیچید:

از برگ گل کاغذ سازم  
 نامه جان سوزی پردازم  
 سلطان قلبم تو هستی، تو هستی  
 این را شنیده‌ای؟ نه. آهنگ یک فیلم ایرانی است. من آن را توی سینمای پدرم دیدم»  
 (همان: ۴۹).

## ۴. نتیجه گیری

خالد حسینی در رمان *بادبادک‌باز* به شاهنامه و داستان رستم و سهراب توجه زیادی داشته است. به بخش رستم و سهراب در شاهنامه بیشتر از بقیه قسمت‌ها توجه کرده است. وی سهراب را قهرمانی می‌داند که برای کشورش جان‌فشانی کرده است و به دلیل اینکه افغانستان همواره در معرض چپاول و غارت کشورهای متجاوز بوده است، شجاعت و دلآوری و مبارزه برای میهن جزء آرمان‌های مردم افغانستان است و علاقه آن‌ها به حماسه، نشأت گرفته از همین موضوع است. خالد حسینی در رمان *بادبادک‌باز* به دلیل اختلاف شدید بین امیر و پدرش در این رمان به داستان رستم و سهراب استناد می‌کند و با تأثیر از نظریه روانکاوی عقده ادیپ زیگموند فروید بر این باور است که هر پدری در پنهان می‌خواهد فرزند خود را بکشد. حسینی همچنین از هنر و رویکردهای ادبی حافظ، بهره‌مند شده است. حسینی در رمان *بادبادک‌باز* از ضرب‌المثل‌های ایرانی تأثیر پذیرفته است، مانند ضرب‌المثل‌های «مثنوی هفتاد من» و «شنیدن کی بود مانند دیدن»، اشاره به فرهنگ و رسوم ایرانی از جمله «شب یلدا» نیز از مواردی است که خالد حسینی در رمان *بادبادک‌باز* به آن پرداخته است. حسینی در *بادبادک‌باز*، به چند شهر مهم ایران مانند تهران به‌عنوان پایتخت ایران و مشهد به‌عنوان پایتخت مذهبی ایران و اصفهان به‌عنوان پایتخت فرهنگی و صنعتی ایران توجه داشته است. حسینی در رمان *بادبادک‌باز* به عناصر ایرانی مانند سینمای ایرانی، زبان و ادبیات فارسی، توصیف کشور ایران، اشاره به پیکان ایرانی، پدیده مهاجرت به ایران نیز اشاره کرده است. اشاره حسینی به زبان و ادبیات فارسی خود دلیلی برای الگوبودن ادبیات فارسی برای کشورهای هم‌جوار است و از طرفی دیگر علاقه مردم افغانستان برای فراگیری اشعار فارسی را می‌رساند، اشاره به سینماهای ایرانی خود نیز می‌تواند دلیل قدمت سینمای

ایران نسبت به فیلم و سینمای افغانستان باشد و اینکه نویسنده به فیلم و سینمای ایرانی علاقه‌مند بوده است. حسینی در آثارش به پدیده مهاجرت به ایران اشاره کرده است و در لابه‌لای داستان‌هایش رنج و سختی مردم افغانستان را به تصویر می‌کشد و ضعف اقتصادی و معیشتی مردم افغانستان را دلایلی برای مهاجرت به کشورهای دیگر از جمله ایران می‌داند. خالد حسینی در رمان *هزار خورشید تابان* از هنر و رویکردهای ادبی شاعرانی همچون جامی، صائب تبریزی، نظامی گنجوی، حافظ و خواجه عبدالله انصاری بهره برده است. حسینی اسم رمان *هزار خورشید تابان* را نیز از قصیده‌ای از صائب تبریزی که در وصف کابل سروده، گرفته است. حسینی درد و رنج زنان و مردان افغانستان را با کمک نقاب‌های شاعران و نویسندگان ایرانی به تصویر کشیده است. حسینی در رمان *هزار خورشید تابان*، همانند رمان *بادبادک‌باز* همواره به شهرهای بزرگ ایران از جمله تهران، مشهد و اصفهان توجه کرده است. در اوج ناآرامی‌ها و مشکلات در افغانستان، شهرهای بزرگ ایران در آثار خالد حسینی آرمان‌شهر هستند و برای مردم افغانستان مقصدی برای زندگی و امرار معاش است.

### کتابنامه

- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۵) *دیوان حافظ*، تصحیح خانلری. تهران: خوارزمی.
- جهانشاهی افشار، علی؛ مداحی مشیزی، جواد. (۱۳۹۶) «تعویذ در فرهنگ عامه». *دو ماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه*، سال پنجم، شماره سیزدهم، صص ۵۰-۲۷.
- حسینی، خالد. (۱۳۸۶) *بادبادک‌باز*، ترجمه مهدی غبرایی. تهران: نیلوفر.
- حسینی، خالد. (۱۳۸۹) *هزار خورشید تابان*، ترجمه پریسا سلیمان‌زاده و زیبا گنجی. تهران: مروارید.
- زیگموند، فروید؛ پاینده، حسین. (۱۳۸۲) «شرحی کوتاه درباره روانکاوی». *مجله ارغنون*، شماره ۲۱، صص ۱-۲۴.
- زینی‌وند؛ مرتضایی، کلثوم. (۱۳۹۵) «بازتاب شرایط اجتماعی زنان افغانستان در رمان هزار خورشید باشکوه». *فصلنامه روایت پژوهی*، سال چهارم، شماره ۱۴، صص ۱۷-۳۴.
- زینی‌وند، تورج؛ امیری، پروین. (۱۳۹۶) «تصویرشناسی فرهنگی ایرانیان در آیین سفرنامه پولاک». *فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران*، دوره ۱۰، شماره ۴ (پیاپی ۴۰)، صص ۲۳-۳۹.

ساسانی، فرهاد. (۱۳۸۳) «پیشینه و پسینه نقد بینامتنی». *بیناب (سوره مهر)*، شماره ۵ و ۶، صص ۱۷۲ - ۱۸۵.

شمیلی، فرنوش. (۱۳۸۶) «تحلیل عناصر تصویری بر پایه رویکرد نشانه‌شناسی». *مجله علامه*، شماره ۱۳، صص ۲۱۰-۱۹۳.

صباعی، علی. (۱۳۹۱) «بررسی تطبیقی محورهای سه‌گانه بینامتنیت ژنت و بخش‌هایی از نظریه بلاغت اسلامی». *پژوهش‌های ادبی*، شماره ۳۸، صص ۵۹-۷۲.

صالحی، سودابه. (۱۳۹۴) «روش‌شناسی تحقیق بصری: خوانش تصویر». *مجله نقد کتاب هنر*، شماره ۵ و ۶، صص ۲۵۱-۲۶۶.

صرفی، محمدرضا. (۱۳۹۱) *باورهای مردم کرمان*. کرمان: دانشگاه شهید باهنر کرمان.

صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۶۳) *تاریخ ادبیات ایران*، ج ۴. تهران: فردوس.

فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۶) *شاهنامه*، به تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.

قهرمان، محمد. (۱۳۷۰) *کلیات صائب تبریزی*، جلد هفتم. تهران: سمت.

مولانا، جلال‌الدین محمد بلخی. (۱۳۷۸) *غزلیات شمس*، مقدمه و گزینش: محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران: سخن.

محسنی، مرتضی؛ ابوالحسنی، علی؛ تقوی سیاه رود کلایی، صدیقه. (۱۳۹۵) «تصویرشناسی بیگانه در شاهنامه با تکیه بر کلیشه‌پردازی»، *پژوهش‌های ادبیات تطبیقی*، دوره ۴، شماره ۱، صص ۱۴۷-۱۲۳.

رماک، هنری. (۱۳۹۱) «تعریف و عملکرد ادبیات تطبیقی»، ترجمه فرزانه علوی‌زاده. *مجله ادبیات تطبیقی (ویریه نامه فرهنگستان)*، شماره ۶، صص ۵۴-۷۳.

هدایت، صادق. (۱۳۳۴) *نیرنگستان*. تهران: جاویدان.

## References

- Hafez, Shamsuddin Mohammad (1375), *Hafez's Collection, Khanlari correction*, Tehran: Kharazmi. [In Persian]
- Jahanshahi Afshar, Ali and Madaghi Mashizi, Javad (2016), "Amulets in Popular Culture", *Bi-Monthly of Culture and Popular Literature*, Year 5, Number 13: pp. 27-50 2. [In Persian]
- Hosseini, Khaled (1386), *The Kite Runner*, translated by Mehdi Ghobraei, Tehran: Niloofar. [In Persian]
- Hosseini, Khaled (1389) *Thousand Shining Suns*, translated by Parisa Soleymanzadeh and Ziba Ganji, Tehran: Morvarid. [In Persian]
- Sigmund, Freud, Payandeh, Hossein (1382), *A short Description of Psychoanalysis*, Arghenoon Magazine, No. 21, pp. 1-24. [In Persian]
- Zeynivand and Mortezaei, Kolsoom (2016), reflection of the social conditions of Afghan women in the novel Hazar Khursheed Maghkoh, *Quarterly Journal of Narrative Research*, Year 4, Number 14, pp. 17-34. [In Persian]
- Zainivand, Tooraj and Amiri, Parvin (2016), "Cultural iconography of Iranians in the mirror of Poolak's travelogue", *Iranian Cultural Research Quarterly*, Volume 10, Number 4 (40 series): pp. 23-39. [In Persian]
- Sassani, Farhad (1383), *The Background of Intertextual Criticism*, Binab (Surah Mehr), No. 5 and 6, pp. 172-185. [In Persian]
- Shamili, Farnoosh (2016), Analysis of Visual Elements Based on Semiotics Approach, *Allameh magazine*, number 13, pp. 193-210. [In Persian]
- Sabbaghi, Ali (2012), Comparative Study of the Three Axes of Genet's intertextuality and Parts of the Theory of Islamic rhetoric, *Literary Researches*, No. 38, pp. 59-72. [In Persian]
- Salehi, Soodabeh (2014), Visual Research Methodology: Image Reading, Magazine: *Criticism of Art Book*, No. 5 and 6, pp. 251-266. [In Persian]
- Sarafi, Mohammad Reza (2012), *Beliefs of the People of Kerman*, Kerman: Shahid Bahonar University of Kerman. [In Persian]
- Safa, Zabihollah (1363), *History of Iranian Literature*, Volume 4, Tehran: Ferdovs. [In Persian]
- Ferdowsi, Abu al-Qasim (2016), *Shahnameh*, edited by Jalal Khaleghi Motlaq, Tehran:

---

Center for Islamic Encyclopaedia.[In Persian]

Ghahraman, Mohammad (1370), *The Collection of Saeb Tabrizi*, the seventh volume, Tehran: Samt. [In Persian]

Movlana, Jalal Alddin Mohammad Balkhi (1378), *Gazelles of Shams, introduction and selection: Mohammadreza Shafiei Kadkani*, Tehran: Sokhan.[In Persian]

Mohseni, Morteza, Abolhasani, Ali and Taqavi Siah Roudkolai, Sedigheh (2015), "Alien Imagery in the *Shahnameh* based on Stereotyping", *Comparative Literature Research*, Volume 4, Number 1: 123-147. [In Persian]

Remak, Henry (2013), "Definition and Performance of Comparative Literature", translated by Farzaneh Alavizadeh, *Comparative Literature Magazine* (Farhangistan Special), No. 6, pp. 54-73.[In Persian]

Hedayat, Sadegh (1334), *Nirangestan*, Tehran: Javidan.[In Persian]